

نیمسال نامه‌ی مطالعات قرآنی و روایی  
سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۳۱ - ۵۶

## نقد نسبیّت فهم متون دینی از منظر قرآن کریم

مجید معارف<sup>۱</sup>

محمد جوادی<sup>۲</sup>

### چکیده

متون دینی، دارای ویژگی و خصوصیتی است که با سایر متون، تفاوتی اساسی دارد. برای فهم متون دینی، لزوم توجه به قصد و مراد گوینده یا مؤلف آن، کاملاً ضروری است. مفسران اسلامی نیز مقصود از فهم قرآن را کشف و دستیابی به مقصود خداوند می‌دانند. در این نوشتار، مدعا این است که دسترسی به معرفت و شناختی صحیح و معتبر در تمامی آموزه‌های دینی، امکان‌پذیر است؛ در برخی آموزه‌ها، شناخت قطعی معتبر و در پاره‌ای نیز ظن معتبر، قابل حصول است. برخی از معارف دین، با قطع و یقین، قابل شناخت هستند. این دسته از معارف، نظیر معارف عقلی و برخی گزاره‌های وحیانی مربوط به حوزه اصول دین و اخلاق، با تحلیل عقلانی و بهره‌گیری از روش صحیح، می‌تواند به شناخت و فهم یقینی نائل شود. از نظر قرآن کریم نیز این مدعا، قابل اثبات است؛ از جمله برخی از آیات، گویای این است که مردم می‌توانند از قرآن، درکی درست و فهمی معتبر و حجت داشته باشند. دسته‌ای از آیات، ما را به تدبیر، تأمل و تفکر فرا می‌خواند. دسته‌ای از آیات قرآن، بیانگر تعلیم الهی است. همچنین قرآن کریم، پیامبر اکرم را مبین و مفسر قرآن کریم معرفی کرده و ما را به تبعیت از ایشان فرا می‌خواند. دسته‌ای دیگر از آیات، اهداف نزول را بیان نموده و سرانجام آیات بیانگر شروط و موانع فهم قرآن، دلالت بر امکان فهم یقینی از متون دینی دارند.

**کلید واژه‌ها:** نسبیّت فهم، متون دینی، شکاکیت، معرفت یقینی، معناداری، واقع‌نمایی

### مقدمه

<sup>۱</sup> - استاد دانشگاه تهران [maaref@ut.ac.ir](mailto:maaref@ut.ac.ir)

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکترا علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران نویسنده مسئول [mesterjavadi@yahoo.com](mailto:mesterjavadi@yahoo.com)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۸/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۱۰/۱۹

مسأله فهم متن، از دیرباز یکی از دغدغه‌های مهم بشر بوده و اندیشمندان را در مقاطع مختلف تاریخ به تکاپو و داشته است. انسان، همواره در برابر پدیده‌های مختلف هستی، واکنشی ذهنی از خود نشان داده است که بر آن، نام «فهم» نهاده و بیان توضیح آن به دیگران را «تفسیر» خوانده است. در باب فهم متون، از دوره کانت به بعد، نسبی‌انگاری فهم متون دینی مطرح گردید. به علاوه، با ظهور هرمنوتیک فلسفی، مسأله مفسر محوری و نادیده گرفتن نقش مؤلف یا گوینده متن، مورد تأکید قرار گرفته و داعیه آن دارد که فهم متن، مبتنی بر پیش‌ساختارهایی است که فهم بشری، بدون آنها امکان ندارد. مهمترین پیامد این دیدگاه، نسبت فهم می‌باشد. سؤال این است که دلالت قرآن کریم در مورد فهم متون دینی و خصوصاً فهم آیاتش، چگونه است؟ آیا آیات قرآن کریم، واقع‌نما و معنادار هستند یا خیر؟ مهمترین مستندات قرآنی در خصوص امکان فهم یقینی متون دینی چیست؟

در خصوص امکان معرفت یقینی و هرمنوتیک مقالات و کتب گوناگونی به رشته تحریر درآمده است و در این نوشتار نیز به مناسبت از آنها بهره گرفته شده است؛ اما یکی از بهترین راه‌ها برای پی بردن اینکه گوینده‌ای از گفتارهای خود، چه قصدی ارائه کرده است، مراجعه به کلام خود گوینده و جستجوی شواهدی درون کلام او است. با بررسی دلالت مجموعه‌ای از آیات، به دست می‌آید که آیات قرآن کریم، نه تنها واقع‌نما و معنادار هستند، بلکه دستیابی به فهم یقینی از آیات قرآن، امری ممکن و قابل تحقق است. البته در اینجا با مشکلی مواجهیم که اگر بخواهیم امکان معرفت یقینی را از طریق خود قرآن اثبات کنیم، گویا به «دور» مبتلا شده‌ایم؛ زیرا هرچه از قرآن استفاده کنیم، خود معرفتی است که باید مطابق با خود قرآن باشد تا بتوان با کمک آن نشان داد که معرفت نسبت به متون دینی و از جمله قرآن، امکان دارد. البته این مشکل، اختصاص به این مورد ندارد و در هر جا که بخواهیم مسأله‌ای برون‌دینی را از راه استدلالی درون‌دینی بررسی نماییم، چنین گره‌ای به کار می‌افتد. اما اجمالاً در پاسخ این مشکل باید گفت که آیاتی که در مقام استدلال به آنها تمسک می‌شود، همه از سنخ نصوص یا مانند نصوص‌اند. بنابراین شدت ظهور آیات، به حدی است که به ما اجازه می‌دهد تا آنها را مقدمه دلیل قرار داده و از آنها نتیجه بگیریم که معرفت یقینی از متون دینی امکان دارد.

در این نوشتار، ابتدا معناداری و واقع‌نمایی گزاره‌های دینی به‌ویژه آیات قرآن کریم، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و با اثبات معناداری و واقع‌نمایی گزاره‌های دینی که لازمه تحلیل و نقد نسبت فهم متون دینی می‌باشد، مستندات و شواهد قرآنی در نقد نسبت فهم ارائه می‌گردد. روش تحقیق در این مقاله، روش عقلی - نقلی می‌باشد؛ به این گونه که با اثبات عقلانی معناداری

و واقع‌نمایی گزاره‌های دینی، از ادله نقلی به عنوان مستندات و شواهد، جهت اثبات و تبیین امکان معرفت یقینی از متون دینی استفاده می‌گردد.

### ۱. معناداری گزاره‌های دینی

تا اوایل قرن بیستم میلادی، کمتر کسی در اصل معنا و معناداری گزاره‌های دینی تردید داشت، اما در آغاز این قرن، گروهی از فیلسوفان غرب (پوزیتیویست‌های منطقی) به صورت جدی به مسأله معناداری پرداخته و آن را مورد تردید قرار دادند. نهضت پوزیتیویست منطقی از سال ۱۹۲۰ شروع شد. در این سال، تعدادی از فیزیک‌دانان، ریاضی‌دانان و فلاسفه غربی، دور شخصی به نام «موریتس شلیک» (۱۸۸۰-۱۹۳۶م.) در شهر وین جمع شدند. این جمع، بعدها به «حلقه وین» نام گرفت. آنان در این جمع، سعی کردند با ارائه معیارهایی، مرز گزاره‌های معنادار را از گزاره‌های بی‌معنا معین کنند و معیاری مناسب برای معناداری معرفی کنند؛ معیاری که به گونه روشنی از شرط‌های لازم و کافی برای معناداری برخوردار باشند.

به نظر آنها مسأله معناداری گزاره، بر صدق آن تقدم دارد و گزاره‌ای معنادار است که یا صادق است یا کاذب؟ حساسیت مطلب در این است که اگر به گفته‌های پوزیتیویست‌ها تن در دهیم، متافیزیک و الهیات از بن فاقد معنا می‌شوند. بسیاری از احکام الهیات، «شبه قضیه»‌ای شده، از هرگونه دلالت معرفت‌بخشی تهی خواهند شد. در این صورت، اصولاً هرگونه تلاش، برای دفاع از اعتقاد به خدا و دیگر گزاره‌های دینی بیهوده می‌نمایند (فعالی، درآمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی، ۳۰۱). مهمترین ادله برای معناداری گزاره‌های دینی به این ترتیب است:

#### ۱. ۱. حکمت الهی

نخستین دلیل بر معناداری گزاره‌های دینی، حکمت الهی است. افعال الهی دارای هدف بوده و از هر قبلی پیراسته است. خداوند متعال، دین را برای هدایت انسان‌ها فرو فرستاده است. برای این هدف، زبان دین باید معرفت‌بخش و معنادار باشد، در غیر این صورت، نقض غرض بوده و از آنجا که نقض غرض، از فرد حکیم، قبیح است، لذا گزاره‌های دینی ضرورتاً باید معنادار و معرفت‌بخش باشند.

مقتضای حکمت الهی از ارسال رسل و انزال دین، هدایت تشریعی بشر است. هدایت تشریعی، در صورتی محقق می‌شود که مکلف بتواند به فهم صحیح از دین و پیام آن، نائل آید و با شناختی عاری از هرگونه شک و تردید به تکلیفش عمل کند. در غیر این صورت، همیشه سرگردان بوده و هیچ‌گاه هدایت نمی‌یابد و این با حکمت الهی منافات دارد.

توضیح اینکه اولاً، خداوند، خالق انسان‌هاست: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ» (الانعام، ۱۰۲)؛ ثانیاً، خداوند حکیم است و خلقت او عبث و بیهوده نیست: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)؛ ثالثاً، خداوند، انسان‌ها را هدایت می‌کند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه، ۵۰)؛ رابعاً، ضرورت هدایت از طریق وحی و عدم کفایت عقل در رستگاری و هدایت: «عَلَّمَكَ مَا لَمْ تُكُن تَعْلَمُ» (النساء، ۱۱۳)؛ در نتیجه خداوند، قرآن را برای هدایت انسان‌ها نازل کرده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» (البقره، ۱۸۵).

بنابراین، با پذیرش این مقدمات به ویژه حکمت الهی در ارسال رسل و انزال وحی در فهم قرآن، به این نتایج می‌رسیم که:

اولاً، خداوند حکیم، از خطاب و کلام خود (وحی)، فهمانیدن معنایی را اراده کرده است؛ زیرا خداوند، حکیم است و بر فرد حکیم، روا نیست که سخنی بگوید، ولی معنایی را قصد نکرده باشد. ثانیاً، خداوند، خطاب و کلام خود را در معنایی که وضع الفاظ اقتضا می‌کند، به کار می‌برد و در صورتی که معنایی غیر از مقتضای وضع الفاظ را به کار برد، قرینه‌ای برای آن معنا نیز قرار می‌دهد؛ زیرا خداوند، حکیم است و بر فرد حکیم، پسندیده نیست که خطاب و کلام خود را در معنایی غیر از مقتضای وضع الفاظ به کار برد، بدون اینکه قرینه و راهنمایی را در اختیار مخاطبان قرار دهد.

بر این اساس، محوریت در فهم و تفسیر متون دینی به ویژه قرآن، کشف مراد خداوند است و مفسر، باید در جستجوی معنای متن باشد و معنای متن قرآن، آن چیزی است که خداوند متعال، اراده کرده و الفاظ و کلمات را برای افاده آن به استخدام در آورده است. به عبارت دیگر، قرآن، مشتمل بر پیام‌های الهی به بشر بوده و هدف مفسر آن، درک و دریافت پیام‌هایی است که مراد جدی خداوند است؛ از این رو، معنایی که مفسر، در پی درک آن است امری ثابت و تغییرناپذیر است و ذهنیت مفسر در آن نقشی ندارد و این، همان ناطقیت قرآن است.

#### ۱. ۲. هدایت‌گری الهی

انسان، برای دست یافتن به سعادت، نیازمند راهنمایی و هدایت الهی است؛ خداوند متعال نیز دارای صفت هدایت‌گری است؛ لذا مقتضای صفت او، آن است که برای انسان قانون‌گذاری کرده و مسیر سعادت را به وی نشان دهد و این در صورتی محقق می‌شود که جمله‌ها و گزاره‌های آن قانون (دین)، معرفت‌بخش و معنادار باشد، تا مردم نیز آن را درک کرده و به هدایت نائل شوند. در غیر این صورت، با صفت هدایت‌گری الهی، سازگار نیست.

۱. ۳. عصمت پیامبر(ص) و ائمه(ع)

یکی دیگر از ادله معناداری گزاره‌های دینی، عصمت پیامبران و ائمه(ع) است که به معنای مصونیت از گناه، خطا و اشتباه آنهاست. با توجه به مصونیت معصومان(ع) در مقابل گناه، خطا و اشتباه، و به دست آمدن برخی از گزاره‌های دینی از طریق سنت معصومان(ع)<sup>۱</sup>، به این نتیجه می‌رسیم که گزاره‌های دینی که از این طریق حاصل می‌شوند، مصون از خطا و اشتباه بوده و معرفت‌بخش هستند؛ زیرا صدور قول، فعل و تقریر بی‌معنا و مهمل از فرد معصوم(ع)، با عصمت وی سازگار نیست.

از مهمترین و اساسی‌ترین نتایج حاصله از مبنای عصمت، مسأله حجیت و اعتبار گزاره‌های نقلی در دین است. با اثبات عصمت پیامبر(ص) و ائمه(ع) و اثبات اینکه این معارف دینی، از معصوم(ع) صادر شده‌اند، اولاً، حجیت و اعتبار آنها ثابت خواهد شد؛ ثانیاً، مرتبه‌ای از عقلانیت آن معارف نیز مشخص خواهد شد که با اثبات عقلانیت، می‌توان فهم صحیح و معتبر حاصل کرد. بنابراین وقتی ثابت شود، گزاره‌ای از معصوم(ع) صادر شده است، می‌توان در مورد مطابق با واقع بودن آن و در نتیجه، صادق بودن آن گزاره قضاوت کرد. توضیح اینکه معارف حاصله از راه سنت، باورهای صادق و موجه هستند. شرط صدق و توجیه آن، با عصمت، ثابت می‌شود و با اثبات صدق و توجیه، مسأله حجیت و اعتبار نیز اثبات می‌شود؛ لذا فهم ما از آن نیز حجیت خواهد داشت.

با توجه به آنچه گفته شد، مسأله صدق و توجیه باورهای نقلی و روایی در حوزه معرفت‌شناسی دینی نیز روشن خواهد شد. توجیه گزاره‌های روایی با عصمت معصوم(ع) اثبات می‌شود که همان حجیت و اعتبار آن گزاره‌ها است (نکته: ادله حجیت خبر واحد در کتب اصول فقه) و مکلف با مراجعه به آن، می‌تواند فهمی معتبر و حجت، حاصل کند که این نوع فهم، گاهی قطعی است و گاهی ظنی - البته ظن معتبر - .

اصل عصمت، علاوه بر اینکه در حوزه تلقی و ابلاغ وحی مطرح است، در تمامی زمینه‌ها نیز شرط است. از این‌رو، همان‌طور که مفسر، با پذیرش عصمت پیامبر(ص) در باب تلقی و ابلاغ وحی، در صدد کشف مراد خداوند است، با پذیرش اصل عصمت در قلمرو سنت نیز باید در پی کشف و مراد معصوم(ع) باشد؛ زیرا بر اساس این اصل، آنچه پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع) آن در قالب سنت (گفتار، رفتار و تقریر) به بشر ارائه می‌دهند، چیزی جز اراده تشریعی خداوند نیست و

<sup>۱</sup> معارف دینی که از طریق سنت، حاصل می‌شود به سه صورت است: قول و گفتار معصوم، فعل و رفتار معصوم، تقریر و امضاء معصوم.

هیچ‌گونه اختلاف و دوگانگی بین سنت معصوم(ع) و اراده تشریعی خداوند وجود ندارد. از این‌رو، محوریت در فهم سنت، مراد معصوم(ع) و در پی آن، اراده تشریعی خداوند است و ذهنیت‌های پیشین مفسر، هیچ‌گونه نقشی در معنا و محتوا نخواهد داشت و معنای متن (روایات)، تعیین داشته و امری عینی و واقعی است.

#### ۱. ۴. تکلیف‌مداری انسان

از ادله معناداری گزاره‌های دینی، مکلف بودن انسان است. مرز اصلی تکلیف نیز طاقت انسان است و به حکم عقل، کاری که خارج از طاقت انسان باشد، مورد تکلیف الهی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا عقل، چنین تکلیفی را «تکلیف مالایطاق» دانسته و آن را قبیح می‌داند. عقلاً نیز این‌گونه تکلیف را ظلم می‌دانند و چون خداوند متعال از ظلم پیراسته است، پس چنین تکلیفی (تکلیف به امر مهمل و بی‌معنا) را دستور نمی‌دهد. قرآن کریم نیز در این باره می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (البقره، ۲۸۶).

مسأله «مالایطاق» مصداق‌های زیادی دارد که از جمله آن مصداق‌ها، این است که به کسی که قادر به شناخت و تحصیل معرفت نیست، تکلیف شود. بر این اساس، از نتیجه‌های تکلیف این است که گزاره‌های دینی که انسان به آن مکلف است، معنادار باشد، در غیر این صورت، تکلیف «مالایطاق» خواهد بود؛ در حالی که خداوند به «مالایطاق» تکلیف نمی‌کند. به عبارت دیگر، لازمه تکلیف، معناداری است؛ زیرا یکی از مصداق‌های «مالایطاق»، تکلیف بدون بیان است و عقاب بلا بیان، امری قبیح است؛ در صورتی که بی‌معنایی گزاره‌های دینی، از مصداق‌های تکلیف بلا بیان است و از نظر عقل، قبح بلا بیان، امری واضح است.

با پذیرش این مبنا که انسان، موجودی مکلف است و یکی از راه‌های دستیابی به «مکلف» به «مراجعه به قرآن و روایات است، به این نتیجه می‌رسیم که اولاً، معنای متن (قرآن و روایات)، تعیین داشته و امری واقعی و عینی است و آن همان نیت و مراد صاحب متن است؛ ثانیاً، مفسر نیز موظف است از طریق پیمودن روش‌های معتبر فهم، به آن معنا دست یافته و بدان جامه عمل بپوشد؛ اما اگر معتقد باشیم معنای متن، تعیین نداشته و نیت مؤلف نیز در فهم، جایگاهی ندارد، در این صورت، تکلیف، از مصداق «تکلیف بلا بیان» و «تکلیف مالایطاق» بوده و امری قبیح است؛ بنابراین، مقتضای تکلیف، این است که اولاً، معنای متن، تعیین داشته باشد؛ ثانیاً، مفسر نیز باید در صدد کشف آن معنا باشد.

#### ۱. ۵. وحی‌انیت قرآن

قرآن کریم، یکی از منابع شناخت دین است. از ویژگی‌های اصلی قرآن، نسبت به سایر متون دینی، این است که الفاظ، محتوا و ساختار آن، وحیانی است و از تحریف نیز مصون است.<sup>۱</sup> با پذیرش این اصل، فهم‌پذیری قرآن (فهم معتبر و درست آن)، قابل اثبات است. در حالی که کتب مقدس نظیر تورات و انجیل به دلیل تحریف آنها، اولاً، مفاد آنها بعضاً با اکتشافات علمی ناسازگار است؛ ثانیاً، برخی عبارات آن، قابل فهم نیست و با عقل، سازگاری ندارد؛ از این رو، مشکلاتی در فهم آن وجود دارد. اما با توجه به اینکه الفاظ، محتوا و ساختار قرآن، وحیانی بوده و از سوی خداوند نازل شده است و تاکنون هیچ‌گونه تحریفی در آن صورت نگرفته است، کشف معنای صحیح آن، به مقتضای حکمت الهی به عنوان صاحب سخن، امری ممکن است.

به علاوه، اعتراف برخی مشرکان نظیر «ولید بن مغیره» و «عتبة بن ربیع» و امثال آنها به اعجاز بیانی قرآن (نکه: طبری، ۹۸/۲۹؛ قرطبی، ۷۴/۲۰) که بر وحیانی بودن قرآن دلالت دارد، بر معناداری و قابل فهم بودن قرآن، گواه است.

#### ۱. ۶. ادله معناداری از نظر قرآن

از نظر قرآن کریم نیز معناداری گزاره‌های دینی، قابل اثبات است؛ از جمله:

۱. ۶. ۱. قرآن کریم، خود را با اوصافی همچون نور، بیان، بلاغ، موعظه، انذار و بشارت معرفی می‌کند که خود این کلمات بر معنادار بودن قرآن و زبان دین دلالت دارند. از ویژگی‌های نور، این است که هم خودش روشن است و هم با آن، دیگر اشیا روشن می‌شود.

۱. ۶. ۲. در قرآن به این مطلب اشاره شده است که مشرکان به منع سماع آیات قرآن می‌پرداختند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» (فصلت، ۲۶) و این خود، بر معنادار بودن قرآن دلالت دارد و گرنه، منع شنیدن آیات قرآن، دلیل نداشت. بنابراین با وجود این دلایل عقلی و نقلی، تردیدی در معناداری گزاره‌های دینی باقی نخواهد ماند.

#### ۲. واقع‌نمایی در قرآن کریم

قرآن کریم اولاً، اصل واقعیت را مسلم و قطعی و غیر نسبی می‌داند و ثانیاً، این واقعیت را در دسترس معرفت دانسته و از امکان شناخت صحیح انسان، سخن گفته است. اما در عین حال این

<sup>۱</sup> موضوع وحیانی بودن قرآن و عدم تحریف آن، در اکثر کتب علوم قرآنی و تفاسیر به اثبات رسیده و خارج از بحث اصلی این مقاله می‌باشد. برای نمونه نکه به مبحث تحریف ناپذیری در: البیان آیت‌الله خوئی، المیزان فی تفسیر القرآن علامه طباطبائی، التمهید فی علوم القرآن آیت‌الله معرفت.

سخن به این معنا نیست که انسان به همه چیز، آن هم به تمام سطوح وجودی آنها علم پیدا می‌کند، بلکه اموری خارج از محدوده شناخت اوست، از جمله: علم زمان وقوع قیامت<sup>۱</sup> و ماهیت روح<sup>۲</sup>.

لذا قرآن، تأکید می‌کند که گاهی معرفت انسان‌ها به برخی امور، غیر ممکن است و در موارد ممکن نیز علم انسان محدود است: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (طه، ۱۱۰) و آن، به این معنا نیست که هرچه از تصورات و تصدیقات و گزاره‌ها در مورد موضوعات به ذهن انسان آمد، مطابق با واقع و تصویری صحیح از واقعیت است؛ بلکه با تفکیک میان اندوخته‌های ذهنی و فکری بشر به صحیح و غیر صحیح، و با بیان برخی موارد و شواهد موجود در میان انسان‌های گذشته و زمان خود، به امکان و تحقق خطاهای ادراکی انسان اشاره می‌کند و با تأکید بر لزوم عبرت از آنها به درست‌اندیشی دعوت می‌کند و از موانع و نیز شرایط درست‌اندیشی سخن به میان می‌آورد (جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ۲۰۶-۲۰۷).

شواهد متعددی در یکایک آیات قرآن کریم وجود دارد که بر نظریه واقع‌گرایی و نفی شکاکیت تأکید می‌کنند. شرط صحّت شواهد قرآنی یا شواهد درون‌دینی، پذیرش پیشین آن دین و اعتبارش نیست؛ بلکه مقصود این است که اگر ما با متن نوشته شده‌ای مواجه شویم که ندانیم مطالب آن مجموعه، واقع‌نما هست یا خیر، از جمله شواهدی که می‌تواند برای اثبات واقع‌نمایی گزاره‌های آن مورد استفاده قرار گیرد، شواهدی از درون همان متن است. در اینجا از میان آیات، چند نمونه را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ با این تذکر که اولاً، تمام آیاتی که در نفی شکاکیت و نسبیّت‌گرایی مطرح و قابل استشهاد است، به همان اندازه بر واقع‌گرایی دلالت دارد و ثانیاً، با تکیه بر روشی که در تحلیل دلیل اول برای اثبات واقع‌گرایی و نفی سفسطه‌گرایی به کار رفته است، می‌توان از تمام آیات نظیر، برای اثبات این امر استفاده کرد.

۱. در دسته‌ای از آیات، خداوند مردم را به بررسی و نظر کردن به حوادث و وقایع و تدبیر در آن، امر می‌کند. سخن از به‌کارگیری علم و عقل، و رفع تردید و گمان، در جایی مورد تأکید است که سخنان گوینده در مقام شناساندن واقعیت باشد، نه بیان مطالبی ساختگی، خیالی و دور از واقعیت.

به عنوان نمونه آیه «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (الانعام، ۱۱)، افزون بر اصل واقعیت، بر واقعیت‌های زیر نیز دلالت دارد: وجود فرد مخاطب

۱. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» (الاعراف، ۱۸۷).

۲. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الاسراء، ۸۵).



(پیامبرص)؛ وجود خطاب به ایشان؛ وجود کسانی که قرار است خطاب الهی به آنها نیز برسد؛ وجود پیام (امر به سیر زمین برای عبرت‌گیری از سرنوشت گذشتگان)؛ وجود زمین؛ امکان سیر در زمین؛ این واقعیت که انسان‌ها این توانایی را دارند که موضوعاتی را ببینند، بشناسند و در آنها تأمل کنند و عبرت بگیرند؛ این واقعیت‌ها که کسانی پیش از زمان پیامبر(ص) بوده‌اند و آیات الهی بر آنها عرضه شده است، ولی آنها خداوند و آیات او را تکذیب کرده‌اند؛ این واقعیت که پیامبر(ص) این توانایی وجودی را دارد که قول خدا را همان‌گونه که ارسال شده است، دریافت کند و همان‌گونه به مردم برساند؛ این واقعیت که خداوند، پیامبر(ص) را امین می‌داند و اگر پیامبر(ص) نمی‌توانست قول خدا را دریافت کند یا نادرست دریافت می‌کرد و یا امین نبود، خطاب به او حکیمانه نبود.

۲. خداوند در قرآن، بر صدق گفتار خویش و پیامبر(ص) تأکید دارد و لازمهٔ صدق، انطباق داشتن با واقع است. ائصاف به صدق و کذب در گزاره‌هایی که زبان آنها فقط زبان اسطوره و احساسات باشد، معنا ندارد. در قضایای اسطوره‌ای و احساسی، صدق و کذب جایی ندارد. صدق و کذب، در جایی معنا دارد که سخن از واقع‌نمایی باشد. قرآن، نه تنها خداوند را صادق، بلکه اصدق گویندگان می‌داند؛ چنانکه می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (النساء، ۸۷).

۳. از دیگر شواهد قرآنی دال بر واقع‌نمایی گزاره‌های قرآنی، توجه به واژه «حق» در قرآن است. به عقیدهٔ یکی از محققان، از میان ۲۴۷ مورد استعمال واژه «حق» در قرآن، فقط ۱۰ درصد آن، در معنای حقوقی به کار رفته است و دیگر موارد آن، در معنای دیگری است، که سه معنا از آن معانی، عبارتند از: الف) اعتقاد مطابق با واقع؛ ب) خود واقعیت؛ ج) سخن و کلام مطابق با واقع (نکه مصباح یزدی، ۳۳-۳۷). وجه مشترک این سه معنا، نوعی لحاظ واقع و مطابقت با واقع است.

علامه طباطبایی، کلمه «حق» را به معنای علم می‌داند، اما نه تنها علم، بلکه علم به چیزی از آن جهت که علم با خارج و واقعیت مطابق است (طباطبایی، ۴۱/۱۹). در آیهٔ «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (الواقعه، ۹۵)، کلمه «حق» به کلمه «یقین» اضافه شده است تا تأکید را برساند. از این‌رو، علامه طباطبایی با تعریف «یقین»، به علمی که در آن نقطهٔ ابهام و تردیدی نباشد، معنای آیه را چنین تبیین می‌کند: این بیانی که ما دربارهٔ حال طوایف سه‌گانهٔ مردم کردیم، حق است که هیچ نقطهٔ ابهام و تردیدی در آن نیست، و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی‌توان آن را مبدل به شک و تردید کرد (طباطبایی، همان‌جا).

۴. آیاتی در قرآن، بر واقع‌نما بودن گزاره‌های دالّ بر اعتقادات دینی، تصریح دارد.<sup>۱</sup> این آیات، گویای واقع‌نما بودن گزاره‌های مربوط به تحقّق قیامت و پاسخ کسانی است که این امر را خیالی و غیر واقعی تلقی می‌کنند. قرآن، قطعی بودن واقیّت قیامت را به گونه‌ای می‌داند که اولاً، یکی از نام‌های روز قیامت را روز واقعه قرار می‌دهد؛ سپس تأکید می‌کند که این مطلب، کاذب نیست.

### ۳. نفی شکاکیت در قرآن کریم

قرآن کریم، با موضوع شکاکیت به تمام معنا و با جمیع انواع آن – که نسبیت فهم نیز یکی از انواع آن است – مخالف بوده و این دیدگاه را مردود می‌داند. آیات فراوانی در قرآن کریم درباره نفی شکاکیت و نسبی‌گرایی وجود دارد. قرآن کریم، شک‌گرایی را به‌طور مستقیم مورد توجه قرار داده و با ذکر دلایلی، هم امکان معرفت و هم تحقّق عینی آن را به اثبات رسانیده است.<sup>۲</sup> برای توضیح این مطلب، ذکر نکات ذیل ضروری است:

۳.۱. با بررسی کاربردهای واژه «شک» و مشتقات آن در زبان عربی، می‌توان نتیجه گرفت، منظور از شک تردید، دودلی، عدم جزم و اطمینان به چیزی است؛ اعم از اینکه درجه تردید، برابر با احتمال نقیض آن باشد یا خیر. چنانکه در کتب لغت آمده است: «الشکُّ نقیضُ اليقین» (فراهیدی، ۲۷۰/۵؛ ابن منظور، ۴۵۱/۱۰) یا برخی گفته‌اند: «الشکُّ الارتیاب و هو خلاف اليقین» (طریحی، ۲۷۶/۵-۲۷۷؛ نکه مصطفوی، ۱۰۴/۶-۱۰۷). در برخی منابع آمده است: «شک، عبارت است از حالت تردید بین دو امر متناقض که عقل نتواند یکی از آن دو امر را بر دیگری ترجیح دهد» (جرجانی، ۵۶؛ صلیبا، ۷۰۵/۱).

۳.۲. بخش عمده‌ای از هدایت‌ها و آموزه‌های قرآن کریم، متوجه شک محدود و تلاش برای زدودن آن است. به عنوان نمونه، شک در وحدانیت معبود<sup>۳</sup>، شک نسبت به قیامت<sup>۴</sup>، شک به وحی و نبوت<sup>۵</sup>، شک در دین<sup>۶</sup> و شک در دعوت انبیاء<sup>۷</sup> مطرح شده است. تمام این مواردی که شک به

<sup>۱</sup> - از جمله نکه الواقعة، آیات ۱-۲؛ الحاقه، آیه ۱۵؛ الذاریات، آیات ۵-۶؛ الطور، آیه ۷.

<sup>۲</sup> - نکه جوادی، پایان‌نامه «نقد نظریه نسبیت فهم متون دینی از نگاه قرآن و حدیث»، فصل امکان معرفت یقینی از نظر قرآن کریم.

<sup>۳</sup> - «أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» (هود، ۶۲).

<sup>۴</sup> - «قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظِنُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِّينَ» (الجاثیه، ۳۲).

<sup>۵</sup> - «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي» (ص، ۸).

<sup>۶</sup> - «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ» (یونس، ۱۰۴).

<sup>۷</sup> - «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» (ابراهیم، ۹).

آنها تعلق گرفته است، امور اعتقادی است که شک در آنها به هیچ وجه قابل قبول نیست و حصول علم قطعی در تمام این موارد، لازم و ضروری شمرده شده است.

۳.۳. قرآن کریم تلاش کرده است با بهره‌گیری از روش‌های مختلف، شکاکان را به معرفت حقیقی و مطابق با واقع، سوق دهد و از انحراف باز دازد. این روش‌ها عبارتند از:

۳.۳.۱. ارجاع به مبانی صحیح و مطابق با واقع که خود آنها در آن تردید و شک نداشتند؛ مانند آیه زیر که برای برطرف کردن تردید نسبت به شک‌های پیش‌گفته، آنان را به اصل توحید در خالقیت و ربوبیت تکوینی عالم که مورد قبول آنان نیز بود، ارجاع می‌دهد: «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ

وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» سیفولون لله قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (المؤمنون، ۸۴-۸۵).  
۳.۳.۲. تبعیت از برهان؛ مانند آیه «أَمْ يَبْدُوْنَ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهٗ وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (النمل، ۶۴).

قرآن کریم در موارد بسیاری از برهان و استدلال به عنوان وسیلهٔ تحصیل حجت استفاده کرده و یا آنکه در برخی از احتجاج‌ها، از خصم، برهان طلب کرده و فرموده است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۱۱۱). در برخی دیگر از آیات، بی‌برهانی خصم را در آنچه که بدان ایمان دارد، دلیل بر محکومیت او قرار داده است و می‌فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» (المؤمنون، ۱۱۷).

کاربرد برهان، در نهی از پیروی از ظن نیز در قرآن آمده است: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم، ۲۸)؛ یعنی به آنچه که می‌گویند علم ندارند و جز گمان خود، چیزی را پیروی نمی‌کنند و حال آنکه گمان و ظن، آدمی را در فهم حق، سودی نمی‌رساند. البته ظنون از نظر حجیت و اعتبار بر دو قسم است: ظن معتبر و ظن غیر معتبر (نک: جوادی، همان‌جا، فصل ادله و مبانی امکان فهم و معرفت یقینی) و مراد از قرآن کریم در اینجا، همان ظن غیر معتبر است.

۳.۳.۳. ارجاع به افراد خبره؛ مانند آیه «فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (یونس، ۹۴)؛ معنای آیه این است که ای رسول گرامی ما، اگر نسبت به آنچه از معارف حقه و راجع به مبدأ و معاد که برایت نازل کردیم و آنچه از داستان‌ها که به‌طور اجمال از قصص انبیاء برایت بیان نمودیم، در شک هستی؛ از اهل کتاب سؤال کن؛ آنها که دائماً و به‌طور مستمر کتاب‌های آسمانی که قبلاً نازل شده بود را می‌خوانند. از ظاهر این آیه برمی‌آید که رسول خدا - العیاذ بالله - نسبت به حقیقت آنچه بر او نازل گردیده، دچار تردید شده است، ولی آیه شریفه، چنین لازمه‌ای ندارد (طباطبایی، ۱۳۲/۱۰).

بدین ترتیب قرآن کریم با استناد به دلایل مقبول و صحیح، راه شک را بر آنها می‌بندد و نه فقط بر امکان معرفت یقینی به موضوعات پیش‌گفته تأکید می‌کند، بلکه وجودشان را نیز به اثبات می‌رساند. این امر، شاهدی گویاست بر این مدعا که اولاً، یقین در پاره‌ای از موارد، نظیر اصول اعتقادی، مطلوب است؛ ثانیاً، یقین در این امور، ممکن و بلکه باید این‌گونه باشد. از این‌رو، اگر در اصول عقاید، می‌توان شک و تردید را برطرف کرد، در موارد دیگر غیر اعتقادی نیز این امر ممکن است و تحصیل یقین، فراهم است.

ممکن است سوآلی در این زمینه مطرح گردد که اگر فهم صحیح از دین، امکان دارد، اگر شناخت درست در دین، به ویژه قرآن، حاصل‌شدنی است، اگر در قرآن، زمینه‌ای برای شک و ریب نیست، پس این همه شک و ریبی که کافران درباره دین و قرآن دارند، چیست؟ به عبارتی «أَدُلُّ دَلِيلًا عَلَىٰ إِمْكَانِ شَيْءٍ وَقُوعُهُ»؛ یعنی بهترین دلیل بر ممکن بودن چیزی، وقوع و تحقق آن است. اکنون که شک و ریب در دین و قرآن تحقق یافته است، روشن می‌شود که دین و قرآن، زمینه شک و ریب را دارد و این با یقین، سازگار نیست. علاوه بر این، خود قرآن نیز در مواردی از شک و ریب کافران سخن گفته است.<sup>۱</sup>

پاسخ این است که شک و ریبی که در مقابل یقین قرار دارد، بر دو قسم است: گاهی آن چیز، نقص، ضعف و بطلانی دارد و این امر، سبب شک و ریب و عدم یقین می‌شود و گاهی شک و عدم یقین از نقص و ضعف شاک و مرتاب نشأت می‌گیرد و ربطی به مشکوک فیه ندارد. به طور مثال، اگر در قضیه‌ای، رابطه محمول با موضوع، ضروری نباشد، این قضیه، فی‌نفسه قابل شک بوده و یقین در آن راه ندارد؛ چون ممکن است این موضوع، دارای این محمول باشد یا نباشد. اما اگر در قضیه‌ای رابطه محمول با موضوع، ضروری باشد، موضوع قضیه، بالضروره واجد محمول است و محمول نیز بالضروره برای موضوع، ثابت است. چنین قضیه‌ای ذاتاً معقول، معرفت‌بخش و معرفت‌زا خواهد بود و موردی برای تردید وجود ندارد و اگر کسی در آن نتواند به شناخت برسد و تردید داشته باشد، برای آن است که یا نخواست است این قضیه و موضوع و محمول آن را بشناسد یا به خاطر عناد و دشمنی، آن را نمی‌پذیرد. بنابراین، معارف دین (اعم از عقلی و نقلی)، ضروری و قطعی بوده و هیچ‌گونه شکی در آن راه ندارد.

شک و تردید انسان‌ها به خودشان بر می‌گردد و به تعبیر قرآن، شک آنان به دلیل نابینایی ایشان است که معارف ضروری و روشن دینی و قرآن را نمی‌بینند؛ در حالی که دین و معارف آن، بر واقعیت‌ها مبتنی بوده و گزاره‌های دینی، واقع‌نما، با معنا و معقول هستند. شک و تردید

۱. «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا» (النمل، ۶۶)؛ «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي» (ص، ۸).

انسان‌ها با واقع‌نمایی گزاره‌های دینی منافات ندارد. مثلاً روز بودن روز و شب بودن شب، امر بدیهی و ضروری است؛ اما اگر کسی تردید داشته باشد که الآن شب است یا روز یا آنکه اصلاً شب و روزی وجود دارد یا خیر؟ برای آن نیست که شب و روزی وجود ندارد یا آنکه شب و روز، امری ضروری و بدیهی نیستند، بلکه به دلیل ناپیوستگی شکاک است که حواس مُدرکه خود را در اثر حوادثی از دست داده است (نکته: جوادى آملی، قرآن در قرآن، ۳۶۲).

#### ۴. مستندات قرآنی امکان فهم و معرفت یقینی

قرآن کریم، علاوه بر تصریح بر قضیه‌های قطعی و شک‌ناپذیری که با عباراتی نظیر «لَا رَیْبَ فِیْهِ» بیان می‌کند، انسان‌ها را به فهم و ایمان تحقیقی نسبت به این قضایای یقینی دعوت کرده و فهم و ایمان تقلیدی نسبت به آنها را وقتی که بر ظن و گمان مبتنی باشد، کافی نمی‌داند. این‌ها، دلیل بر آن است که شناخت یقینی از دیدگاه قرآن امری ممکن بوده و راه آن بر روی همگان باز است، گرچه راهیان راه تحقیق، اندک هستند.

قرآن کریم بر این اساس، در آیاتی بسیار به مجادله با معاندین و کفار پرداخته و ضمن اقامه برهان بر صحت آنچه که بر آن دعوت می‌کند، مخالفان را به بی‌برهانی متهم کرده و یا مدعیان آنها را غیر قابل برهان می‌خواند. برخی از افرادی که به برهان راه نیافته‌اند و ایمان را گسسته از استدلال‌های یقینی دانسته‌اند، کوشیده‌اند تا با دلیل‌های اقناعی، راهی برای توجیه ایمان خود پیدا کنند، از جمله آنچه که گفته‌اند این است که احتمال وجود خداوند، مصحح ایمان به آن است؛ زیرا که انسان در هر حال به قبول و یا انکار آن مجبور است؛ اگر آن را انکار کند، ضمن آنکه چندان چیزی به دست نمی‌آورد، در صورت وجود، به خسروانی عظیم گرفتار می‌آید و اما اگر به وجود او ایمان بیاورد، ضمن آنکه چیزی را از دست نمی‌دهد، در صورت تحقق مورد احتمال، سودی بی‌کران را می‌برد، و در صورت عدم تحقق آن، در حقیقت چیزی را از دست نخواهد داد. قرآن کریم به صراحت و روشنی، فهم معتبر و حجت از خود را ممکن و میسر دانسته است و دست انسان غیر معصوم (ع) را از معارف وحیانی کوتاه نمی‌بیند. قرآن شریف، خود به این منظور، راه‌هایی را پیش نهاده است که در زیر به مهمترین مستندات و شواهد قرآنی در این زمینه اشاره می‌گردد:

#### ۴.۱. صفات و ویژگی‌های قرآن

برخی اوصاف قرآن کریم که در آیات متعددی آمده است، بر امکان معرفت صحیح قرآن دلالت دارد؛ مانند برهان و نور آشکار<sup>۱</sup>، بیان<sup>۲</sup>، تبیان<sup>۳</sup>، موعظه و شفاء<sup>۴</sup>، بلاغ<sup>۵</sup> و هادی<sup>۶</sup>.

۱. «يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (النساء، ۱۷۴).

این آیات، گویای این است که مردم می‌توانند از قرآن، درکی درست و فهمی معتبر و حجت داشته باشند؛ زیرا بیان و تبیان، آن است که مطلبی را آشکارا باز گوید. نور، آن است که خود، روشن بوده و دیگر چیزها را در پرتو شعاع خود، روشن سازد. همچنین چیزی که مفهوم نباشد، چگونه می‌تواند «هادی» باشد؟ اگر قرآن، مفهوم نباشد، چگونه به استوارترین دین‌ها می‌تواند راهنمایی کند؟ زیرا لازمه هدایت‌گری قرآن، فهم صحیح و یقینی از آن است. بنابراین اگر قرآن، این‌گونه است، به طور حتم می‌توان شناخت معتبر و صحیحی از آن داشت. اگر کسی بگوید قرآن، کتابی مبهم و معماگونه است، مثل این می‌ماند که در روز روشن بگوید: نور خورشید دیده نمی‌شود.

#### ۴.۲. آیات دعوت‌کننده به تدبیر

دسته‌ای از آیات قرآن کریم ما را به تدبیر، تأمل و تفکر فرا می‌خواند. خداوند، تدبیر در قرآن را نیز هدف نزول دانسته است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ص، ۲۹)؛ همچنین از تدبیر در آیات، ستایش کرده و تدبیر نکردن در آن را نکوهیده است: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ۲۴)؛ «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ» (المؤمنون، ۶۸)؛ و نیز تدبیر در قرآن را راهی برای فهم یکی از ابعاد اعجاز قرآن دانسته است: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء، ۸۲).

از این آیات استفاده می‌شود که انسان، با تدبیر و تعقل در قرآن، به حقایقی پی می‌برد که او را در راه بردن به کمال و سعادت یاری می‌دهد، مگر آنان که بر دل‌هایشان قفل باشد. قرآن کریم با استفاده از امثال، توصیف‌ها و با نقل داستان‌های واقعی به بهترین بیان، سعی بر این دارد که انسان را به تفکر وا دارد. یکی از مواردی که قرآن، تأمل و تفکر در آن را لازم شمرده است، خود قرآن است و این به خوبی نشان می‌دهد که فهم صحیح و یقینی از آن، ممکن است و این نیست جز اینکه فهم قرآن، مقدمه‌ای برای رسیدن به سعادت جاودانگی است.

۱. «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران، ۱۳۸).

۲. «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹).

۳. «يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۵۷).

۴. «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ لِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ابراهیم، ۵۲).

۵. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (الاسراء، ۹).

آیا معقول است کتابی آسمانی و کتابی که از جانب خداوند حکیم برای سعادت بشر و برای همیشه تاریخ نازل شده است و مصرانه به تدبیر در آیاتش دعوت کرده است، باب فهم معتبر و صحیح از آن مسدود باشد؟ بنابراین، فهم درست از قرآن و دین، ممکن بوده و عمل به آن نیز بر اساس آن فهم است.

#### ۳.۴. آیات بیانگر تحدی

تمام آیاتی که در مقام تحدی اند<sup>۱</sup>، بیانگر امکان معرفت یقینی از قرآن می‌باشند و چون این آیات، به صورت مطلق در محتوا و در شکل، مبارز طلبیده است، تحدی قرآن، مستلزم فهم صحیح محتوای آن است، وگرنه تحدی لغو خواهد بود.

پیامبر اسلام(ص) برای اثبات حقانیت رسالت خود، مخالفان را به آوردن کتابی همانند قرآن فراخوانده است. لازمه این فراخوان، علاوه بر قابل فهم بودن قرآن، دستیابی به فهم یقینی از آن است تا مخالفان با فهم محتوا و آگاهی از جنبه‌های گوناگون اعجازی آن، همانندآوری کنند. اگر قرآن قابل فهم یقینی نباشد یا فهم فراخوان‌شدگان برخلاف مقصود خدا و یا منوط به تأیید آن از سوی معصومان(ع) باشد، مبارزطلبی قرآن بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا منکران قرآن برای سخنان معصومان(ع) اعتباری قائل نیستند.

#### ۴.۴. آیات بیانگر تعلیم خداوند

دسته‌ای از آیات، به تعلیم الهی اشاره دارد؛ یعنی خداوند، علومی را به انسان عطا کرد و آن علوم، صادق و یقینی است. بنابراین، انسان، علومی معتبر و یقینی دارد. برای نمونه خداوند می‌فرماید: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق، ۴-۵).

تعلیم، به معنای به‌ودیعت نهادن علمی در جان آدمی است، به گونه‌ای که آثار آن، به تدریج از او به‌ظهور رسد و از قوه به فعلیت درآید (طباطبایی، ۱۱۶/۱). تعلیم، همیشه با تعلّم همراه است و از آن، قابل انفکاک نیست. یعنی اگر تعلیمی صورت گرفت، آن علم، در جان مخاطب نشسته است. امکان ندارد تعلیمی صورت گیرد و تعلّمی حاصل نیاید، برخلاف تدریس که ممکن است صورت گیرد، اما مخاطب به دلایلی از جمله عدم توجه، جهل یا غفلت، علم را فرا نگیرد (جوادی آملی، تسنیم، ۱۶۶/۳). علمی که برای آدم(ع) دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود (طباطبایی، ۱۱۷/۱). این تعلّم، به گونه‌ای بود که به تدریج در فرزندان آدم(ع) به‌ظهور رسید. از این‌رو، بنی‌آدم می‌توانند حقایق را به درستی بشناسند و به آنها معرفت یقینی حاصل کنند. البته این بدان معنا نیست که تمام علوم انسان، درست و معتبر است.

<sup>۱</sup> . هود، آیه ۱۳؛ یونس، آیه ۳۸؛ الطور، آیه ۳۴؛ البقره، آیه ۲۳، الاسراء، ۸۸

نکته آنکه تعلیم خداوند به چند طریق صورت می‌گیرد:

**الف) تعلیم خاص به صورت وحی؛** دسته‌ای از آیات قرآن، تعلیم الهی را به صورت خاص بیان می‌کند که از سنخ وحی است. برای نمونه، در سورهٔ نجم، پس از آنکه پیامبر اکرم(ص) از برخی اتهامات، تبرئه می‌شود، می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (النجم، ۴-۵).

**ب) تعلیم خاص به صورت عادی؛** در برخی از آیات، تعلیم خداوند به‌طور خاص مطرح شده است، اما از سنخ وحی نیست. برای نمونه در باب «دین»، توصیه می‌شود که کاتبی، سند آن را به درستی بنویسد و کاتب هم نباید از این علمی که خدا به او داده است، امساک کند: «وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» (البقره، ۲۸۲).

**ج) تعلیم عام به‌طور غیر مستقیم؛** خداوند، علومی را به تمام انسان‌ها عطا می‌کند و در این جهت، هیچ امساک و محدودیتی ندارد؛ اما این نوع تعلیم، گاهی به صورت غیر مستقیم در قرآن بیان شده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (النحل، ۷۸). این آیه بیانگر آن است که انسان‌ها در هنگام تولد، از هرگونه علمی خالی هستند تا اینکه از سه نعمت الهی یعنی «سمع»، «بصر» و «فؤاد» برخوردار می‌شوند. این سه نعمت، مبادی علوم انسان را تشکیل می‌دهند، به این صورت که حس، یعنی سمع و بصر به انسان، تصورات می‌دهد و فؤاد، به انسان فکر (طباطبایی، ۳۱۲/۱۲). فخر رازی در تفسیر خود آورده است که فؤاد برای کسب معرفت حقیقی و علوم یقینی خلق شده است (فخر رازی، ۲۵۱/۲۰).

**د) تعلیم عام هدایتی به‌طور مستقیم؛** دسته‌ای از آیات، بیانگر این مطلب است که خداوند، علومی را به تمام انسان‌ها عطا می‌کند و آن را به صورت مستقیم به خدا نسبت می‌دهد. به عنوان نمونه آیهٔ «فَإِنْ حِفْتُمْ فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَأُذِكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۳۹) بیان می‌کند که اگر انسان در شرایط خاص مثل جنگ قرار گرفت، می‌تواند به صورت پیاده یا سواره و به قدر امکان، نماز خود را ادا کند. اما اگر شرایط خوف، از بین رفت و امنیت به جای آن حاکم شد، حکم مورد نظر به همان نحو گذشته باز می‌گردد (طباطبایی، ۲۴۶/۲). در پایان آیه می‌فرماید این‌گونه علوم و امثال آن را انسان‌ها نمی‌توانستند به تنهایی به دست آورند، خداوند منت نهاد و علم شریعت را که همان علم هدایت است را به انسان ارائه نمود.



ه) **تعلیم عام به صورت مطلق**؛ دسته‌ای از آیات، بیانگر آن است که به تمام انسان‌ها علم می‌دهد و آن، اعم از علم هدایتی است. برای نمونه آیات اولیهٔ سورهٔ علق<sup>۱</sup> بر این مطلب اشاره دارد. این آیات، به منظور تقویت نفس شریف پیامبر اکرم(ص) است، به این معنا که خداوندی که قادر است انسان را به وسیلهٔ قلم، عالم کند، می‌تواند به تو خواندن را تعلیم دهد، هرچند که تو امی باشی. سپس سخن را عمومیت داده و از تعبیر «مَا لَمْ يَعْلَمْ» به دست می‌آید که اگر تعلیمی الهی نباشد، انسان، هرگز نمی‌تواند حتی یک فقره از علم را هم تحصیل کند (نکته: طباطبایی، ۴۶۱/۲۰).

با توجه به آنچه گفته شد، به دست می‌آید علمی که خداوند عطا می‌کند، صادق و حقیقی است. این مطلب، از طرق مختلفی قابل اثبات است:

**الف) وحدت سیاق**؛ علمی که خداوند به انسان تعلیم می‌دهد یا به صورت وحی بود، یا به‌طور حضوری و شهودی بود، یا از طریق سمع و بصر به دست می‌آید، گاهی جنبهٔ هدایتی داشت و گاهی هم به‌طور مطلق بود. تمام این علوم، به نحوی به خداوند مستند بوده است. وحدت سیاق، اقتضا می‌کند که احکام آنها نیز عام و شامل باشد و از جملهٔ این احکام، صدق است. علمی که از طریق وحی به دست می‌آید و شناختی که از نوع علم حضوری است، قطعاً صادق است؛ لذا علوم دیگر نیز که با این دو نوع علم، سیاقی واحد دارند و همگی به خداوند منسوب هستند، طبعاً باید علمی صادق و معتبر باشند.

**ب) عدم امکان کذب**؛ آیات مربوط به طرق تعلیم الهی، مبدأ و فاعل علوم را خداوند دانسته است. اگر تمامی این علوم یا بخشی از آن یا حتی یکی از آن‌ها کاذب باشد، مستلزم آن است که کذب از علت باشد و کذب از خداوند محال است؛ زیرا منشأ کذب، یا عدم علم است یا عدم قدرت یا عدم حکمت و این سه، دربارهٔ خداوند، محال است؛ چون در جای خود ثابت شده است که خداوند، تمام کمالات را به‌طور مطلق و بی‌هیچ حد و حصری دارا است.

**ج) علم به مطابقت**؛ صدق، به معنای مطابقت با واقع است. اگر علمی، مطابق با واقع نبود، آن علم، کاذب است، چه بدانیم و چه ندانیم. پس صدق و کذب، دائر مدار مطابقت و عدم مطابقت است. اما خداوند، هم به اذهان انسان، آگاه است و هم واقعیات را می‌داند، لذا کذب دربارهٔ او راه ندارد. کذب دربارهٔ موجودی مطرح می‌شود که توان دسترسی مستقیم به واقعیت را ندارد و تنها ذهن و صور علمی در اختیار اوست. اما اگر موجودی بتواند هم بر صور ذهنی احاطه علمی داشته باشد و هم واقعیات را آن‌گونه که هستند، بداند، چنین موجودی، علم به مطابقت

۱. «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق، ۴-۵).

ذهن و عین را دارد و خداوند چنین است (نکته: فعالی، «امکان معرفت در قرآن»، ۱۴۰-۱۴۱). بنابراین، خداوند علومی که به انسان تعلیم می‌دهد، صادق و مطابق واقع است.

#### ۴.۵. آیات بیانگر نقش مفسری پیامبر(ص)

قرآن کریم، پیامبر اکرم(ص) را مبین و مفسر قرآن کریم معرفی کرده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل، ۴۴) و از سوی دیگر مردم را به تبعیت از ایشان فراخوانده است: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (الحشر، ۷). در آیات دیگر نیز به تبعیت از خود قرآن دستور می‌دهد: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (الاعراف، ۳).

از آیه ۴۴ سوره نحل، این نکته استفاده می‌شود که قول رسول خدا(ص)، در بیان آیات قرآن و تفسیر آن حجیت دارد، چه آن آیاتی که نسبت به مدلول خود، صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند، و چه آنهایی که متشابهند، و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا(ص) در همه آنها حجت است (طباطبایی، ۲۶۱/۱۲). از این رو، اینکه بعضی گفته‌اند: «کلام رسول خدا(ص) تنها در تفسیر متشابهات و آن آیاتی که مربوط به اسرار الهی‌اند حجیت دارد، و اما آن آیاتی که در مدلول خود صریح و یا ظاهرند، و احتیاج به تفسیر ندارند، کلام رسول خدا(ص) در آن موارد حجت نیست» (آلوسی، ۳۸۹/۷)، سخن صحیحی نیست و نباید به آن اعتناء نمود.

به حکم حدیث ثقلین (نکته: هلالی، ۶۴۷؛ قمی، ۳۴۵/۲؛ ابن بابویه، الامالی، ۴۱۵؛ طوسی، الامالی، ۵۴۷؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۹/۱؛ صفار، ۴۱۲؛ حر عاملی، ۳۴/۲۷؛ مجلسی، ۱۶۷/۳۷؛ متقی هندی، ۴۴/۱)، بیان امامان معصوم(ع) نیز، بیان رسول خدا(ص) و ملحق به آن است. البته این مطلب، درباره بیاناتی است که به‌طور مشافهه و رو در رو از رسول خدا(ص) و امامان(ع) گرفته شده باشد، و اما اگر خود ما از آن حضرات چیزی نشنیده‌ایم، ولی دیگران آن را نقل می‌کنند، در صورتی که آن نقل به حد تواتر رسیده باشد و یا قرینه‌ای قطع‌آور یا نزدیک به آن، همراهش باشد آن نقل نیز حجت است؛ زیرا آن هم بیان ائمه(ع) است و اما چیزی که حاکی آن بیان است، اگر به حد تواتر نرسیده باشد و آن چنان قرینه‌ای هم همراه نداشته باشد، چنین چیزی حجت نیست، چه مخالف کتاب باشد و چه موافق آن؛ چون در اولی، بیان نیست و در دومی، بیان بودنش احراز نشده است (طباطبایی، ۲۶۲/۱۲).

اگر هرکس بگوید من از سخن پیامبر(ص) و قرآن، چنین فهمیدم و همان را سخن دین به حساب آورد، دیگر قوامی برای دین باقی نخواهد ماند. از این رو، مردم زمان نزول، فهمی صحیح و ثابت از تبیین پیامبر(ص) و آیات الهی داشته‌اند و این نشان‌دهنده آن است که فهم صحیح از

متون دینی، امری ممکن است و تلاش مفسران نیز برای دستیابی به همان فهم صحیح و ثابت است.

#### ۴.۶. آیات بیانگر اهداف نزول قرآن

قرآن کریم، اهدافی را برای نزول خود ذکر کرده است. با توجه به این اهداف، معرفت یقینی از قرآن، قابل استناد است. برخی از این اهداف چنین آمده است:

**الف) جداسازی حق از باطل<sup>۱</sup>؛** عوامل مختلفی سبب می‌شوند تا انسان از تشخیص حق باز بماند. قرآن، یکی از اهداف مهم خود را بازشناسی حق از باطل معرفی می‌کند. بدین ترتیب که گاه خود مسائل اختلافی را مطرح فرموده، حقایق آن را آشکار می‌سازد و گاه، با ارائه معیارها و ملاک‌هایی انسان را به سمت و سوی شناسایی جلوه حقیقت رهنمون می‌گردد.

**ب) غفلت‌زدایی؛** در آیاتی از قرآن، نجات مردم از غفلت، هدف نزول قرآن خوانده شده است.<sup>۲</sup> قرآن در زدودن زنگارهای غفلت، نقش به‌سزایی دارد. این کتاب آسمانی با یادآوری ندای فطرت و نشان دادن راه‌های شیطان، طریق نجات از غفلت را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

**ج) انذار و تبشیر؛** انسان، موجودی مختار است و فقط با به کار گرفتن اختیار خود است که می‌تواند به سعادت برسد، یا در ورطه هلاکت سقوط کند. یکی از مبادی فعل اختیاری انسان، انگیزه است. انگیزه‌های حق طلبانه در برخی شرایط ضعیف و سست شده، به خمودی می‌گرایند و یا در مسیر ناروا می‌افتند. انذار و تبشیر در انگیزش انسان به سوی قله‌های کمال، بسی مؤثرند.

**د) ایجاد عدالت اجتماعی؛** قرآن کریم هدف نزول خود و تمام کتب آسمانی را اقامه قسط معرفی می‌کند، آن هم قسط عمومی که به دست خود مردم بگسترند.<sup>۴</sup> چنین هدفی در صورتی ممکن است که قوانین الهی حاکمیت یابند.<sup>۵</sup> اجرای احکام الهی به دست عادل‌ترین انسان‌ها

۱. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» (البقره، ۱۸۵).

۲. «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» (یس، ۶).

۳. «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ\* وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۰-۶۱).

۴. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ عِوَجًا\* قِيمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» (الكهف، ۱-۲).

۵. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (الحديد، ۲۵).

۶. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (النساء، ۱۰۵).

یعنی شخص نبی اکرم (ص) یا جانشینان وی (ائمه معصومین (ع)) قطعاً ضامن عدالت اجتماعی است. تنها در این صورت است که دین حق بر سایر ادیان چیره می‌شود.<sup>۱</sup>

قرآن کریم، کسانی را که جوینده راهند، هدایت می‌کند و راه‌های صواب و نورانی خود را به آنان می‌نماید. حال اگر قرآن، کتاب هدایت است و برای تأسیس جامعه سالم، قوانین الهی برای بشر وضع و ارسال فرموده است و اگر برای انذار و تبشیر فرود آمده است و اگر در پی رهایی انسانیت از غفلت و پرده‌برداری از حقایق است، حصول این اهداف، تنها در صورتی ممکن و میسر است که فهمی صحیح، درکی درست و معرفتی صادق از این کتاب شریف بتوان اندوخت که اگر جز این باشد، تمام اهداف نظری و عملی قرآن، نقش بر آب است.

#### ۴.۷. آیات بیانگر شروط و موانع فهم قرآن

از جمله شواهد قرآنی مبنی بر امکان فهم یقینی متون دینی، دلالت آیات بیانگر شروط و موانع فهم قرآن می‌باشد؛ چرا که در صورت داشتن شرایط مذکور، امکان فهم یقینی، امری بدیهی خواهد بود وگرنه می‌بایست این شرایط را در خود فراهم نموده و از موانع فهم، اجتناب نمود تا فهم یقینی در قلوب آماده، حاصل آید؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت آنان که فهم متون دینی را نسبی می‌دانند، ظرفیت و شرایط لازم برای بهره‌مندی از قرآن را در خود ایجاد نکرده‌اند و نمی‌توانند آنچه را خود به آن دست نمی‌یابند را به دیگران نسبت دهند؛ زیرا «عدم الوجدان لا يدلّ عدم الوجود». اما شروطی که قرآن، برای بهره‌مندی از خود مطرح کرده است، عبارتند از:

**الف) در پی یقین بودن؛** از جمله شرایط مهم استفاده از قرآن کریم، آن است که انگیزه انسان، دستیابی به حقیقت باشد و شک و تردید به خود راه ندهد. قرآن کریم، معتقد است که علم یقینی نه تنها ممکن است، بلکه مطلوب است و نه تنها مطلوب است، بلکه تحقق دارد. از جمله آیاتی که یقین را امر مطلوب، بلکه محقق می‌داند، آیه زیر است: «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (الجاثیه، ۲۰).

«بصائر»، جمع «بصیره» به معنای علمی است که مطابق با واقع باشد. این آیه، بیانگر آن است که شریعت، مشتمل بر یک سلسله وظایف عملی است که منشأ بصیرت بوده و به سبیل حق، انسان را هدایت می‌کند. بنابراین، آنکه اهل یقین به معارف و قوانین الهی است، بصیرتی خواهد یافت که او را در راستای سعادت و فضیلتی حقیقی قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۶۹/۱۸).

<sup>۱</sup>. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (الفتح/۲۸).

قرآن مجید در پاسخ به مشرکان و در مقام نفی شرک، می‌گوید آنان که دنبال گمان، تقلید و در شک‌اند و به مدعای خویش یقین ندارند؛ اگر راست می‌گویند، دلیل قاطعی بر مدعای خود بیاورند. به هر حال، اگر کسانی به دنبال هواهای نفسانی خود باشند یا بخواهند بر اساس گمان و شک زندگی خود را بنا نهند، از قرآن بهره‌ای نخواهند برد. در آیه ۱۱۸ بقره می‌فرماید: «قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ ما آیات را برای گروهی که یقین دارند، [به روشنی] بیان کرده‌ایم.

ب) **داشتن قلب**؛ قرآن می‌فرماید کسی می‌تواند از آموزه‌های وحی بهره ببرد و از آن، درکی درست و فهمی صحیح داشته باشد که دارای قلب باشد<sup>۱</sup>. مراد از قلب، نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می‌کند و حق را از باطل تمییز می‌دهد (طباطبایی، ۳۵۶/۱۸).

انسان در اثر گناه یا غفلت، گاهی قلب و دل خود را در اختیار شیطان، هوای نفس، غرایز حیوانی و انسان‌های منحرف قرار می‌دهد و آنان دلش را می‌ربایند. کسی که دل ندارد (یعنی دل را به دیگری سپرده است و آن دیگری هرگونه که می‌خواهد بر آن حکم می‌راند)، نمی‌تواند از قرآن بهره‌مند شود. کسی از قرآن بهره‌مند می‌شود که بر دل خود مسلط باشد. در روایات آمده است که «اگر شیطان‌ها پیرامون دل، پرسه نمی‌زدند و آن را احاطه نمی‌کردند، انسان می‌توانست به ملکوت جهان نظر کند و حقایق هستی را دریابد» (مجلسی، ۱۶۳/۵۹). باید دل در اختیار انسان باشد تا آن را در اختیار قرآن و حقایق آن قرار دهد؛ در نتیجه متأثر شود و به سوی کمال خویش حرکت کند.

تمام مواردی که در قرآن، حالت مرض به قلب نسبت داده شده است، بیانگر این است که قلب، از فطرت اصلی خارج شده و از طریق مستقیم، منحرف شده است. علامه طباطبایی، «مرض قلب» را عبارت می‌داند از اینکه استقامت حالت در تعقل از بین رفته باشد، به اینکه آنچه را باید به آن معتقد شود، نشود و در عقاید حقه که هیچ شکی در آنها نیست، شک کند (طباطبایی، ۳۹۲/۱۴). از این‌رو، مرض قلب، نوعی شک و ریب است که منشأ تضعیف ایمان شده و در مقام عمل و رفتار، بروز می‌کند. نقطه مقابل مرض قلب، داشتن قلب سلیم است و آن حالتی است که روح انسان، در استقامت فطرت باشد و بر طریق مستقیم سلوک کند<sup>۲</sup>.

ج) **داشتن تقوا**؛ در آیاتی از قرآن، میان تقوا و واژه‌هایی که ناظر به علم هستند، به گونه‌ای ارتباط برقرار شده است. به عنوان نمونه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا\* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ

۱. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق، ۳۷).

۲. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ\* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الشعراء، ۸۸-۸۹).



دوم اینکه، این نقوش و صورت‌ها، مانع آن است که نفس آدمی، حق و حقیقت را درک کند و میان آن و درک حق، حائل می‌شود.

سوم اینکه، نفس آدمی به حسب طبع اولیه‌اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن، حق را آن‌طور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل، و نیز خیر را از شر تمیز می‌دهد (طباطبایی، ۲۰/۲۳۴)؛ هم‌چنان که در جای دیگر فرمود: «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۷-۸).

برخی محققان نیز در شرایط و آداب تفسیر گفته‌اند: «بدان کسی که به قرآن، چشم می‌دوزد، نمی‌تواند به مبانی وحی برسد و اسرار قرآن برای او آشکار گردد؛ و حال آنکه در دل او بدعت یا بزرگ بینی یا هوای نفس یا فریفتگی به دنیا باشد. همه اینها پرده‌هایی است که مانع شناخت صحیح می‌گردد» (زرکشی، ۲/۲۹۱).

ج) **ظلم و استکبار** نیز یکی دیگر از موانع بهره‌مندی از قرآن است. خداوند فرموده است: «وَمَا يَجِدُ إِلَّا الظَّالِمِينَ» (العنکبوت، ۴۹)؛ هیچ‌کس جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند. به هر حال، ستمگری در مرحله اول، سبب می‌شود که فرد، قرآن و حقانیت آن را منکر شود. هرچند یقین داشته باشد که قرآن حق است: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا» (النمل، ۱۴)؛ آیات الهی را در عین آنکه بدان‌ها یقین داشتند، به دلیل ستمگری و برتری‌طلبی، انکار کردند.<sup>۱</sup> در مرحله بعد، به جای آنکه از قرآن بهره برد و بیماری‌های روحی‌اش شفا یابد و مشمول رحمت خدا شود، قرآن جز بر زیان و خسارانش نمی‌افزاید: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)؛ و [قرآن] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید. بنابراین، قرآن از یک طرف، بهره‌مندی از هدایت خود را به شرایطی منوط ساخته و از سوی دیگر، موانع بهره‌مندی از خود را هم نام برده است. این امر، به روشنی دلالت بر این دارد که فهم صحیح قرآن در صورت وجود شرایط و فقدان موانع، ممکن و میسر است.

### نتیجه مقاله

با توجه به مطالب مطرح شده، دیدگاه قرآن کریم در خصوص فهم متون دینی، عبارتست از:

<sup>۱</sup> کلمه «جحد» به معنای انکار چیزی است که در دل، ثبوتش مسلم شده و یا اثبات چیزی است که در قلب، نفی آن به ثبوت رسیده است (راغب اصفهانی، ۱۸۷).

- ۱- گزاره‌های دینی، معنادار و واقع‌نما هستند. مهمترین ادله بر این مطلب، عبارتند از: حکمت الهی، عصمت پیامبر(ص) و ائمه(ع)، مکلف بودن انسان و وحی‌انیت قرآن.
- ۲- از دیدگاه قرآن کریم، معرفت یقینی قابل تحصیل می‌باشد که مستندات آن عبارتند از: صفات و ویژگی‌های قرآن، آیات دعوت‌کننده به تدبیر، آیات بیانگر تحدی، آیات بیانگر تعلیم خداوند، آیات بیانگر نقش مفسری پیامبر(ص)، آیات بیانگر اهداف نزول قرآن، آیات بیانگر شروط و موانع فهم قرآن.
- ۳- محور مباحث این نوشتار، گرچه قرآن بود، اما حکم آن تعمیم‌پذیر است؛ یعنی می‌توان به فهم معتبر و حجت از احادیث هم نائل شد. از طرف دیگر، عقل هم اگر شرایط و قواعد شناخت صحیح را مراعات کند، می‌تواند به فهمی صحیح و معتبر در باب دین دست یابد. بنابراین، معرفت به دین و فهم درست از آن ممکن است و در پی آن با حصول فهم درست از دین تمام احکام خود دین به معرفت دینی هم ساری و جاری و معتبر است.

#### کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی، الامالی؛ قم: انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۴ق.
۵. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات؛ بیروت: دارالکتب العربی، الطبعة الثالثة، ۱۳۰۶ق.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ش.
۷. همو، قرآن در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱)؛ قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۸. همو، معرفت‌شناسی در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۳)؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴ش.
۹. جوادی، محمد، پایان‌نامه «نقد نسبیّت فهم متون دینی از نگاه قرآن و حدیث»؛ دانشگاه تهران، ۱۳۹۱ش.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه؛ قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.



۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن؛ بیروت: دارالعلم و دمشق: دارالشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۲. زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۱۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۴. صلیبا، جمیل، المعجم الفلسفی؛ بیروت: الشركة العالمیة للكتاب، ۱۴۱۴ق.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۶. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (مجمع البیان لعلوم القرآن)؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)؛ بیروت: دارالمعرفه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ق.
۱۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق و تصحیح سید احمد حسینی؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، الامالی؛ قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰ق.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین؛ قم: منشورات الهجره، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ق.
۲۳. فعالی، محمد تقی، «امکان معرفت در قرآن»؛ ذهن، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۶.
۲۴. همو، درآمدی بر معرفت شناسی معاصر و دینی؛ قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۲۵. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
۲۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری؛ قم: دارالکتب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
۲۷. متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، [بی تا].
۲۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۴ق.
۲۹. مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه حقوقی اسلام، تدوین محمد مهدی کریمی نیا؛ قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷ش.

۵۶ / نقد نسبت فهم متون دینی از منظر قرآن کریم

۳۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: مرکز الکتب للترجمه و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.

۳۱. هلالی، ابوصادق سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس؛ قم: انتشارات الهدی، ۱۴۱۵ق.